

۱۵۱ ~~فرهنگ و اجتماع~~

درستی آنها شك می توان کرد. نخست اینکه باید دید غرض مواد تدریس است یا اسلوب تعلیم ؟ و کجای اسلوب تعلیم کشورهای ایران و فرانسه به هم می ماند و آیا همان شیوع و رواجی را که زبان فرانسه در مدارس ایران داشته است باید دلیل مشابهت در امور دیگر گرفت ؟ دیگر آنکه آیا راستی فرهنگ فرانسه کهنه و منسوخ است و اینهمه عیب دارد که ما دانسته ایم و ایشان خود ندانسته اند ؟ از این ها که بگذریم ، آیا اسلوب تربیتی و دستور تحصیلی خاصی به نام روش آمریکائی وجود دارد که بهترین روشهاست و بقرض آنکه چنین اسلوبی موجود باشد آیا برای همه ملل و در همه نقاط جهان سودمند و گزینشی است ؟ و شکست یا پیروزی ملتی در يك نبرد تنها نتیجه بدی یا خوبی اصول تعلیم و تربیت است ؟

تا آنجا که ما می دانیم نزد ملل اروپائی که سابقه مند تاریخی و فرهنگی دارند اصول و قواعدی در تعلیم و تربیت هست که در کلیات آن همه ملت های مزبور اشتراک دارند ، در کشورهای متحد آمریکای شمالی، که ملتی جوانتر است، چنین اصولی نیست و اگر اصلی هست آزادی مؤسسات تربیتی در اتخاذ راه و روش تعلیم و تربیت است .

غرض از این گفتگو آنکه هر کشوری باید در تعلیم و تربیت روشی خاص و متناسب با روح و ذوق و احتیاجات ملی خود پیش بگیرد. تقلید یکسره مسلماً سودمند نیست بلکه زیان آور است . اما نکته مهم دیگری که باید ذکر کرد زبانی است که از تغییر پیاپی دستور تحصیلی به فرهنگ ما وارد می آید . هر چند ماه يك بار موادی به برنامه دبیرستانها می افزایند یا از آن حذف می کنند و این تغییر و تبدیل دائمی

اصول تعلیم و ... اصول تعلیم و ... ۱۵۲

موجب شده است که شاگردان مطلقاً به لزوم و فایده آنچه می خوانند ایمانی ندارند و در ضمن آموختن درسی منتظر و متوسلند که آن درس حذف شود و تکلیف آموختن آن از گردن ایشان بیفتد. به این سبب کمتر به کار دل می دهند و دروسی را که به حسب تقنن وزیری هر روز ممکن است ابقا یا حذف شود يك باره بیهوده و بیجا می شمارند.

این نقص بزرگ از تشکیلات فرهنگی ما برخاسته است که هنوز وزیران فرهنگ می خواهند، به استبداد تمام، سلیقه خود را به کرسی نشانند و آنرا به دیگران تحمیل کنند و به این سبب هر وزیری همیشه کسانی را گرد خود جمع می آورد که تابع صرف او باشند و از خود رأی اظهار نکنند. مجمعی که به نام «سوزای عالی فرهنگ» هست نیز معلوم نیست به چه سبب خود را فرمانبر وزیر وقت می داند و برای خوش آمد او هر چه را که می گوید تصویب می کند. نتیجه آنکه مکرر همین شوری در فاصله دو سه ماه رأی صادر و سپس آنرا نقض کرده است زیرا در آن مدت وزیر فرهنگ تغییر یافته و با تغییر او اصول تعلیم و مواد تدریس مدارس ایران دیگرگون شده است.

به گمان ما این ترتیب مضرات بسیار دارد. يك فرد اگرچه وزیر باشد و خود را متخصص در همه امور فرهنگی بداند، حق ندارد بی مشورت معلمان دانشمندان، معرب هر روز به میل خود در اصول تعلیم و تربیت کشور تصرف و تغییر روا دارد و از این گذشته اینگونه امور محتاج تعمق و غوررسی بسیار است و باید با تأمل کافی انجام بگیرد. تنها راه جلوگیری از این حالت انقلاب، که دیرگاهی است در وضع تحصیل جوانان ایران دیده می شود، تشکیل شورای فرهنگی است که

۱۵۳ فرهنگ و اجتماع

اعضاء آن از معلمین مجرب و دانشمندان! انتخاب شده باشند و برای اظهار رأی در هر باب فرصت کافی به ایشان داده شود و آنقدر که لازم است تأمل و دقت کنند تا پس از مدتی کوتاه رأی سابق خود را نقض نمایند و این بی‌ثباتی که در دستور تحصیل و اسلوب تدریس ما هست مرتفع گردد. در این باب گفتنی‌های دیگر هست و امیدواریم که با مجال بیشتری باز به این مطلب برگردیم.

اردی بهمن ۱۳۲۴

۴۲٪

خاصیت اعداد و ارقام آنست که انسان را با حقیقت امور آشنا می‌کند و به تمایلات شخصی و غرور و تعصب و خزش بینی و پدینی و اشتباه مجال جولان نمی‌دهد. گزارش آماری که در باره حوزه سرشماری تهران، در این ایام اخیر، منتشر شده است^۱ از این جهت فایده بسیار دارد که ما را به حقیقت بسیاری از امور که مربوط به ما و زندگی و سیاست و اجتماع ماست آگاه می‌سازد. هر چه به این سرشماری عیب و ایراد بگیرند و وارد باشد باز انکار نمی‌توان کرد که نخستین اطلاعات به نسبت دقیق و اصولی از آن بدست آمده است.

برای ما که بیشتر به امور فرهنگی سروکار داریم قسمت مربوط به سواد و تحصیل در این دفتر بسیار جالب نظر است. ارقامی که از سرشماری دو سال پیش بدست آمده است نشان می‌دهد که از مجموع جمعیت حوزه سرشماری تهران (شهر و حومه آن) که نا ۱۷۹۷۴۲۹ نفر شمرده شده اند بیش از ۴۳٪ با سواد نیست، یعنی در پایتخت ما که بیشتر وسایل تعلم و تحصیل در آن جمع شده است، نزدیک ۵۸٪ مردمان

(۱) مشروح آمار بدست آمده از سرشماری عمومی کشور ایران در آبانماه

۱۳۳۵-جلد دوم: حوزه سرشماری تهران - تیرماه ۱۳۳۷

از قوه خواندن و نوشتن محرومند و از ۱۳۰۳۶۹۲ تن که ده سال به بالا دارند ۷۳۳۹۵۴۴ تن بکلی بی سواد هستند .

از این رقم در خود شهر تهران عدد نسبی با سوادان ۰/۴۵/۹ است ولی در حومه شهر این عدد نسبی تا ۰/۲۶/۷ تنزل می کند. شماره زبان باسواد به مراتب کمتر از مردان است . در شهر تنها ۰/۳۵/۴ از زنان سواد خواندن و نوشتن دارند و در حومه این عدد به ۱۷/۸ درصد می رسد .

دقت در جزئیات این آمار نتیجه ای را که از کوشش های فرهنگی سالهای اخیر بدست آمده است به ما نشان می دهد. نهضت فرهنگی ایران از دوره پادشاه فقید آغاز شد . از این زمان بود که عده نسبتی کثیری از جوانان ایرانی برای تحصیل به اروپا فرستاده شدند و در تهران دانشگاه تأسیس شد. سپس دانشسراهای مقدماتی برای تربیت معلم برپا گردید. اما کوشش اصلی برای تعمیم سواد در سالهای آخر آن دوره بعمل آمد . از سال ۱۳۱۶ دستور داده شد که برای باسواد کردن سالمندان در همه شهر کلاسهای اکابر تشکیل شود. در دوره بعد یعنی سال ۱۳۲۲ قانونی از مجلس گذشت که به موجب آن تعلیمات ابتدائی برای همه افراد کشور از زن و مرد اجباری شد و حتی در آن مقرر گردید که اگر کسی از افراد ایرانی فرزند خود را در شش سالگی به مدرسه نرستاد تنبیه شود. بنابراین بیست سال است که ما در راه تعمیم تعلیم و تربیت کوشش می کنیم .

اکنون تعلیمات اکابر را کنار می گذاریم و تنها درباره تعلیمات عمومی ابتدائی بحث می کنیم. از سال ۱۳۲۲ که قانون تعلیمات اجباری

۱۵۹ فرهنگ و اجتماع

به تصویر رسیده است، درست پانزده سال می گذرد. کودکانی که در آن زمان از ۷ تا ۹ سال داشته اند اکنون میان ۲۲ و ۲۴ سال دارند. اگر لااقل در تهران این قانون اجرا شده بود، اکنون بسیاری جوانان بیست تا بیست و چهار ساله این شهر همه با سواد باشند. اما چنانکه آمار نشان می دهد از جوانانی که در این سالهای عمر هستند در شهر تهران ۸/۴۴٪ سواد دارند و در حومه تهران تنها ۷/۲۴٪ جوانان با خواندن و نوشتن آشنا شده اند، یعنی تنها ۷/۲۴٪ تحصیل کرده اند و به عبارت دیگر از کوشش خود تنها نکت نتیجه منظور را بدست آورده ایم. راست است که در چهارساله اخیر در این قسمت پیشرفت مهمی حاصل شده است چنانکه از جوانان ۱۰ تا ۱۴ ساله در شهر ۵/۷۵٪ تحصیل کرده اند، اما چنانکه می بینیم هنوز در مجموع حوزه سرشماری تهران از جوانانی که در این سنین عمر خود بسر می برند بیش از ۲۸٪ از تحصیل محرومند و این نقص بزرگی برای دستگاه فرهنگی ما بشمار می رود که تاکنون نتوانسته است حتی در پایتخت وسایل تحصیل را برای همه کودکان فراهم کند.

اما نکته ای که بیشتر قابل ملاحظه است وضع تحصیل و سواد در شهرستانها و دهات و نقاط کم جمعیت است. به موجب همین آمار منتشر شده در آبادیهای اطراف تهران که جمعیت آنها از ۵۰۰ نفر کمتر است تنها ۴/۱۹٪ با سواد هستند به عبارت دیگر از مجموع ۱۳۸۲۵۴ نفر که در این نقاط سکونت دارند ۱۱۱۳۷۳ نفر از خواندن و نوشتن محرومند.

نتیجه آمارگیری شهرهای دیگر ایران هنوز انتشار نیافته است

و باید منتظر بود تا منتشر شود و اطلاعات دقیقی از وضع سواد در مجموع نقاط ایران بدست یهدد. اما اکنون از روی قیاس می توان گفت که اگر در نقاط اطراف تهران، که وسیله آمد و رفت به شهر یا آبادیهای بزرگتر فراهم است، نسبت عدد با سوادان چنین باشد در نقاط دور دست به مراتب از این کمتر است و با توجه به اینکه قسمت بزرگی جمعیت ایران هنوز در دهات کوچک پسر می برند اگر از روی تخمین بخواهیم عدد نسبی ایرانیانی را که خواندن و نوشتن می دانند بدست بیاوریم گمان می رود که این عدد از بیست درصد مجموع جمعیت بسیار کمتر باشد.

اکنون جای آنست که درباره سیاست فرهنگی و روش تعلیماتی خود اندکی تأمل کنیم. نخست باید این سؤال را طرح کرد و برای آن پاسخی قطعی جست که: آیا تعلیم خواندن و نوشتن به همه افراد ایرانی امری لازم و حیاتی است؟ شاید بعضی از خوانندگان آنقدر این نکته را مسلم بدانند که به پرسنده ایراد کنند که چنین مطلب واضح و صریحی را چرا به صورت سؤال طرح می کنند. اما من در این باب با عده ای از اهل فن بحث کرده ام و می دانم که همه در این مطلب متفق نیستند. بعضی از مردمانی که صاحب نظر شمرده می شوند به من می گفتند که تنها خواندن و نوشتن فضیلتی برای افراد ایجاد نمی کند و باید پایه تربیت را از آغاز محکم کرد. همچنین گفته می شد که در دنیای امروز با اختراع رادیو و تلویزیون اهمیت سواد بسیار کمتر شده است، زیرا که بسیاری از مطالب را می توان با گشتن و شنیدن آموخت و اغلب به خواندن احتیاجی نیست. دیگران حتی با سواد شدن عامه را مضر

۱۶۱ فرهنگ و اجتماع

و خطرناک می‌شمرند و می‌گویند که اگر همه مردم خواندن بیاموزند بر میزان توقع ایشان از زندگی افزوده می‌شود و آنگاه بسیاری از طبقات که اکنون سطح زندگی پائین است از وضع خود ناراضی خواهند شد و چون پیشرفت اقتصادی کشور بهبود یابد گمانی عموم امری نیست که به این سرعت میسر باشد باید در تعمیم سواد شتاب نکرد و بهتر است که این امر به تدریج و به صورت گام‌های پیشرفت‌های اقتصادی عملی شود. شاید نظریات دیگری نیز به مخالفت در تعمیم سواد وجود داشته باشد که من نشنیده‌ام یا اکنون به خاطر ندارم.

اما برای اثبات لزوم این امر نیز دلایل بسیار هست و استدلال مخالفان را به آسانی رد می‌توان کرد. اول آنکه اگر سواد خواندن و نوشتن تنها موجب کسب فضیلت نیست مسلماً مانع آن نیز نخواهد شد بلکه البته وسیله آن است. اگر بتوانیم برای همه افراد کشور وسایل تربیت دقیق فراهم کنیم به از آن چیزی نیست، اما به بهانه آنکه هنوز موجدیات دامکان تربیت عالی فراهم نیست جامعه کشور را از خواندن و نوشتن محروم نباید گذاشت.

دیگر آنکه رواج رادیو هیچ از اهمیت و لزوم خواندن نگاشته است، و هنوز آنچه به وسیله رادیو می‌توان تعلیم داد نسبت به آنچه با خواندن می‌توان آموخت بسیار ناچیز است. گذشته از این برای کشوری مانند ایران که بیشتر ساکنان آن در ده زندگی می‌کنند و در بسیاری از دهات هنوز نیروی برق وجود ندارد رادیو وسیله مؤثری نیست.

ما اینکه خواندن و نوشتن را موجب بالا رفتن میزان توقع عامه بگیریم و تعلیم عمومی را به پیشرفت امور اقتصادی و ترقی سطح

زندگی عموم موکول کنیم نیز خطای محض است. سطح زندگی ملی ترقی نخواهد کرد مگر آنکه خود افراد آنرا بخواهند؛ و افراد طالب و جویای پیشرفت نخواهند بود مگر آنکه بفهمند و از وضع خود راضی نباشند؛ و راه ترقی فهم عموم بی شک کسب اطلاعاتی است که تنها به وسیله خواندن میسر است. پس تعلیم سواد نه تنها زیرانی بیار نخواهد آورد بلکه یگانه راه پیشرفت اجتماع است.

گذشته از همه اینها آموختن سواد یکی از مهمترین وسائل ایجاد وحدت ملی است که ما امروز به آن بسیار محتاجیم. تا همه مردم نواحی مختلف کشور با یک زبان و یک فرهنگ آشنا نباشند و سوابق تاریخی و ملی خود را خوب نفهاسند این وحدت عملی نخواهد شد. به علاوه در دنیائی که اکثر کشورهای متمدن آن شماره جمعیت باسواد خود را به ۹۸٪ رسانده‌اند و حتی بعضی ادعا می کنند که جز دیوانگان و بیماران روحی کسی در سراسر کشورشان بی سواد نیست ما برای بی سوادی خود نباید بهانه بیاوریم. این امر لازم و مهم را با ذکر دلایل موهوم و سست بدتعویق نباید انداخت.

اما اگر به لزوم تعمیم سواد ایمان یافتیم و در پی اجرای آن برآمدم باید در طریق رسیدن به مقصود تأمل و دقت بکار برد. این کار سرمایه و وسایل فراوان می خواهد. ابتدا باید بدقت حساب کرد که چه مقدار بودجه برای تعلیمات عمومی ابتدائی لازم است و به چند آموزگار و ساختمان در اجرای این امر احتیاج داریم و این مقدمات را چگونه و در چه مدت می توان آماده ساخت. مسلم است که بودجه کنونی تعلیمات ابتدائی کفاف این کار را نمی دهد. اما چه مقدار باید

۱۶۲ ————— فرهنگ و اجتماع
بر آن افزود ؟ همینکه جمع مخارجی را که برای این امر حیاتی لازم
است دانستیم می توانیم بیندیشیم که این مبلغ را از کجا تأمین می توان
کرد .

نکته مهم دیگر آنکه در مخارجی که برای فرهنگ می کنیم
باید به حسب لزوم و احتیاج و نتیجه ای که از آن بدست می آید بیشتر
تأمل شود . امروز قسمت بزرگی از بودجه فرهنگی ما برای دانشکده های
ناقصی که در شهر ستانها ساخته ایم به مصرف می رسد که به این زودیها امکان
تکمیل آنها نیست و اگر باشد نتیجه مفیدی نمی دهد . قسمت مهم این
بودجه نیز برای تعلیمات دبیرستانی صرف می شود و حاصل آن اینست
که هر سال چند ده هزار جوان «دیپلمه» تربیت می کنیم . این گروه
کسانی هستند که هیچ کاری از دستشان بر نمی آید جز اینکه به خدمت
دولت در آیند و از خزانه کشور حقوق بگیرند ، یا آنکه به دانشکده ها
وارد شوند ، یعنی سه سال بعد از صندوق دولت همین توقع را داشته
باشند . آیا نمی توان تعلیمات دبیرستانی را به خود مردم وا گذاشت و
بودجه آنرا در تعلیمات عمومی ابتدائی مصرف کرد ؟

در هر حال اگر بخواهیم ، راستی و از روی چند ، مردم کشور را
با سواد کنیم این روش را که تا کنون داشته ایم تغییر باید داد ، و گرنه
ناچندین نسل دیگر نمی توان امیدوار بود که عموم ، یا اکثریت
نزدیک به تمام مردم ایران ، با سواد شوند .

مان و سواد

نتایجی که از سرشماری ایران بدست آمده است به تدریج منتشر می‌شود و اطلاعات ما را دربارهٔ امور مربوط به کشور عزیزمان بیشتر می‌کند. پیش ازین از نتیجهٔ سرشماری تهران، در آن قسمت که مربوط به سواد است، گفتگو کردیم و از روی قرائن حدس زدیم که در سراسر کشور ما شمارهٔ نسبی مردم با سواد کمتر از بیست درصد باشد.

اینک نتیجهٔ سرشماری شهر تبریز و حومهٔ آن منتشر شده است به موجب این آمار در حوزهٔ سرشماری شهرستان تبریز بیش از ۱۹٪ با سواد نیست. اگر در نظر بگیریم که مردم این شهرستان از دوران پیش همیشه به سواد و کلیهٔ مظاهر تمدن و فرهنگ شوق بسیار نشان داده‌اند می‌توانیم حدس بزنیم که در شهرهای کوچکتر شمارهٔ مردمی که خواندن و نوشتن بدانند از این رقم بسیار کمتر باشد و همان گمان ما دربارهٔ شمارهٔ نسبی با سواد آن کشور تائید می‌شود که در کلیهٔ نقاط و نسبت به مجموع جمعیت بسیار کمتر از بیست درصد مردم سواد دارند.

هیچ شک نیست که در سالهای اخیر فرهنگ کشور ما توسعهٔ فراوان

نان و سواد ۱۶۸

یافته و بر تعداد دبستانها و دبستانها افزوده شده و عده کودکان و جوانانی که بعد رسد می روند چندین برابر سالهای پیش شده است. شاید پیشرفتی که در همه شئون کشور دیده می شود در فرهنگ ما بیشتر محسوس باشد. بنابراین نباید گمان برد که ما می خواهیم کوششهایی را که بعمل آمده انکار کنیم و نتیجه پیشرفتهای سالهای اخیر را ندیده بگیریم . اما گفتگو بر سر مطلب دیگری است . هر کشوری، و از آن جمله کشور ما ، وسایل و امکانات محدودی دارد .

یعنی همه کارها را در مدت معین کوتاه نمی توان انجام داد. آرزوی هر فرد ایرانی آنست که فرهنگ کشورش به پایتخت کشورهای بزرگ برسد و حتی از آن حد نیز تجاوز کند. اما باید دید که این آرزو را در چه مدت و با چه وسایلی می توان بر آورد .

اگر بتوانیم با همین وسایل موجود به کمال مقصود نایل شویم از آن بهتر چیزی نیست . اما می دانیم که این کار را اکنون نمی توان کرد. پس باید همه همت خود را به انجام دادن امور ضروری تر و فوری تر صرف کنیم . کدام کار مهیتر و مقدمتر است ؟ کاری که اساس و بنای امور دیگر باشد چنانکه اگر آن انجام نپذیرد کارهای دیگر ناقص یا معطل بماند .

آرزوی ما آنست که ملت ایران در همه شئون اجتماعی پیشرفت حاصل کند تا آنجا که همدرخش ملت‌های بزرگ جهان شود. برای رسیدن به این منظور باید نخست قابلیت و اهلیت این ترقی را کسب کند و این صفت را تنها با داشتن سواد توان یافت .

کشاورز ایرانی از حاصل کوشش خود کمترین فایده را می برد

۱۶۹ فرهنگ و اجتماع

زیرا که جاهل است و نمی‌داند کار را چگونه باید انجام داد تا نتیجه مفید بدست آید. کارگر ما اغلب پیش از حد لزوم رنج می‌برد و کمتر از آنچه باید نتیجه می‌گیرد. اکثریت ملت طرز استفاده از وسایل امروری زندگی را نمی‌دانند و به این گونه امور مانند اسباب بازی و تفنن نگاه می‌کنند. بهداشت عمومی، بر اثر همین جهل بسیار ناقص است. در امور اجتماعی قاطبه مردم اطلاعات بسیار مختصری دارند و به این سبب هر کوششی که برای آشنا کردن ایشان با وظایف عمومی بعمل می‌آید بهبود می‌ماند. برای رفع همه این نقائص باید عامه خواندن و نوشتن بدانند تا بتوانند در هر رشته از کتاب و رساله و دستورهایی فنی و راهنمایی‌های ساده و ضروری استفاده کنند.

نکته مهم دیگر آنست که ما باید هر چه زودتر و بیشتر در محکم کردن بنیان وحدت ملی خود بکوشیم. روابط عمیق تاریخی و اجتماعی از روزگاری دراز همه اقوام و ضوابط ایرانی را بهم پیوند می‌داد و این بستگی در میان ملت‌های دیگر جهان کمتر نظر داشت. اما امروز با تحولات عظیمی که در اجتماع حاصل شده است، باید کوشش کرد که این رابطه هر چه محکم‌تر شود و از این امر نمی‌غافل نباید بود: مبادا که دیگران با وسایلی که در دسترس دارند، وهن و فتوری به این اساس منین وارد آورند که بزبان ما باشد.

امروز اشتراك در فرهنگ و اندوخته‌های ذهنی از مهمترین عوامل ایجاد وحدت است. بنابراین خواندن و نوشتن خود مقدمه لازم برای این امر مهم ملی شمرده می‌شود.

هیچیک از وسایل جدیدی که در تهران امروز برای انقضاء افکار

نان و سواد ۱۷۰

و معانی به وجود آمده است جای خواندن را نمی گیرد، زیرا گذشته از آنکه تهیه و سالی مانند رادیو و تلویزیون برای همه ميسر نیست تأثیر آنها در ذهن نیز هرگز با خواندن برابری نمی کند. کسی که مطلبی را از رادیو می شنود گمان می کند که دیگری می خواهد او را به قبول آن وادار سازد، اما چون همان معنی را در کتابی بخواند می پندارد که خود او نکته ای را دریافته و در قبول آن آزاد بوده است و دیگران در این امر با او مشترك نیستند! و این امر غروری در او پدید می آورد که موجب رسوخ عقیده می شود.

بنابراین امروز برای پیشرفت ملت ایران در همه امور و کلیه شؤون زندگی يك شرط و مقدمه اصلی وجود دارد و آن تعمیم سواد است. به نظر ما اهمیت و لزوم این امر به حدی است که بسیاری از امور دیگر را مشروط باید گذاشت و فدای آن باید کرد. همت ما باید، پس از تأمین نان روزانه مردم، به آموختن خواندن و نوشتن صرف شود. هر دبستانی که باز کنیم سیاهی برای دفاع از استقلال کشور تشکیل داده ایم و اساسی برای پیشرفت ملت و کسب تمدن گذاشته ایم. همه امور دیگر هر چه مهم و لازم به نظر بیاید در مرحله بعدی قرار دارد.

برای ملت ایران امروز در چیز حیاتی است: نان و سواد.

سهرورد ۱۳۳۷

شخصیت م

فسادی که در انتخابات این دوره رویداد و راز آن از پرده بیرون افتاد باید ما را به فکر چاره بیندازد. اما چاره هر فساد را تنها آنگاه می‌توان کرد که به علت و موجب آن پی ببریم. اینکه بعضی از مأموران وظیفه خود را درست انجام ندهند و غرض و مرض در کار بیآورند امری نیست که پرهیز از آن مجال یا بسیار دشوار باشد. همیشه می‌توان مأمور خطا کار را گوشمالی داد؛ البته مأمور وظیفه شناس و درستکار هم؛ اگر طالب این قماش باشیم، آمان پیدا می‌شود.

قانون انتخابات ما نقص و عیب دارد. اما اصلاح قانون هم کاری نیست که انجام دادن آن دشوار باشد. دشوار تنها يك امر است و بس؛ و آن اینکه رأی دهندگان بدانند که چرا رأی می‌دهند، بدانند که از نماینده خود چه می‌خواهند و آن مقصود را چه کسی می‌تواند انجام بدهد. پس از آنکه این مقدمه فراهم شد باید رأی دهنده بتواند خودش آزادانه رأی بدهد.

در قانون انتخابات ما پیش بینی شده است که در دادن رأی باید مخفی باشد. اما این شرط نه تاکنون مراعات شده است و نه به این

زودی ممکن است مراعات بشود. در کشوری که به موجب آمار رسمی کمتر از پانزده درصد افراد آن خواندن و نوشتن می‌دانند چگونه این شرط را می‌توان بجا آورد؟ فرض کنیم که هیچ‌گونه اعمال نفوذ و فساد در کار رأی دادن و رأی گرفتن روی ندهد. رأی دهنده‌ای که نمی‌تواند بنویسد ناچار باید به دیگری متوسل شود تا رأی او را روی کاغذی ثبت کند، و آنگاه اگر بخواهد یقین کند که منظور او درست انجام یافته و خیاطی به او نشده است چاره‌ای ندارد جز آنکه آن ورقه را به دیگری بدهد تا برای او بخواند. پس رأی او در هر حال مخفی نمی‌تواند ماند.

اما این نکته ساده‌ترین مشکلی است که در راه انتخابات آزاد وجود دارد. نکته اساسی اینست که تا کسی سواد خواندن نداشته باشد محال است بتواند از حقوق و وظایف اجتماعی چنان‌که باید آگاه شود. این معانی چیزهایی نیست که با بلندگو و رادیو بتوان به مردم آموخت. تأثیر ذهنی شنیدن نیز بسیار کمتر از خواندن است. بنابراین تنها کسانی می‌توانند وظایف اجتماعی خود را، به تناسب وضع امروزی جهان، انجام بدهند که بتوانند روزنامه و کتاب بخوانند و خردشان در باره مطالبی که خوانده‌اند تأمل و تأمل کنند.

از این گذشته وضع زندگی ملت ایران هنوز بسیار پست است. اقدامات دولت‌ها در پیش بردن سطح اقتصاد کشور بسیار کمتر از حد انتظار مؤثر می‌شود. هدف هر گونه به‌سرفرت اقتصادی آنست که افراد ملتی بهتر و آسوده‌تر زندگی کنند و از وسایل و اسباب معشت تا میزان بیشتری بهره‌مند شوند. برای آنکه این منظور حاصل شود البته شرط

اول آن است که این افراد خود بدانند و دریابند که زندگی بهتر چیست و چگونه می‌توان به آن رسید .

اما مردم عامی این شرط را به آسانی احراز نمی‌کنند، و نتیجه آنست که هر گونه کوششی برای بهبود زندگی اکثریت مردم مصنوعی جلوه می‌کند و گاهی با مخالفت و مقاومت افراد مواجه می‌شود و عقیم می‌ماند یا به کندی بسیار پیش می‌رود .

امر دیگری که به همین اندازه و شاید پیش از آن در وضع کنونی جهان برای ما لازم است، هماهنگی و وحدت ملی است . در ایران هم مانند بسیاری از کشورهای دیگر، به اقتضای وضع سیاسی و اجتماعی در قریب‌های گذشته ، هر قسمت کشور دارای وضع زندگی و آداب و لهجه خاص جداگانه‌ای است . تنها چیزی که این تفاوت‌ها را می‌تواند رفع کند و این اجزای را وحدت بخشد آموختن زبان رسمی کشور و اشتراک در اندوخته‌های ذهنی شیوه تفکر است . بنا بر این تعلیم سواد در ایران از نظر سیاسی و اجتماعی نیز امری حیاتی است و هر تأخیری در این کار بشود زیان بسیار بهار می‌آورد .

از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که فوری‌ترین و مهمترین وظیفه‌ای که بر گردن دولتهای ماست آنست که با تمام وسایل ممکن در پاسواد کردن مردم این کشور بکوشند . آیا ناکنون دولتها این وظیفه را انجام داده‌اند ؟

راست است که برای تعمیم و توسعه فرهنگ و وسایل کار و پول کافی لازم است . شاید اگر بخواهیم کار پاسواد کردن ملت ایران را در مدت

نخستین قدم **۱۷۶**

کوتاهی انجام‌دهیم وسایل مادی و بنیه اقتصادی ما کم‌کم کم‌کم نکند. اما باید دید که تاکنون از آنچه در اختیار داشته‌ایم تا چه حد برای این منظور عالی استفاده کرده‌ایم.

البته ایران کشور ثروتمندی نیست. وسعت خاک و مملکت خود سبب دشواری و گرانی اقدامات عمرانی می‌شود. کار بسیار در پیش داریم یعنی احتیاجات فوری، نسبت به وسایل رفیع آنها، بسیار بیشتر است. توقع معجزه هم نمی‌توان داشت. اما همین وسایل را که داریم درست بکار نمی‌بریم. در بعضی از قسمت‌ها، که شاید هیچ ضروری نیست یا فایده آنها بسیار کم است، چنان گشاده‌دستی نشان می‌دهیم که گویی پرسرگنج نشسته‌ایم. آنگاه در کارهای لازم تنگدست می‌مانیم و از کمی بودجه و اسباب کار می‌نالیم.

در کارهای فرهنگی هم هنوز نفهمیده‌ایم که کدام یک لازم‌تر و فوری‌تر است. از تحمل هیچ پرهیز نمی‌کنیم. هنوز نیمی از کودکان کشور وسیله تحصیل ندارند و آنها که دارند غالباً زیر سقفهای شکسته می‌نشینند، و گاهی قربانی شوق آموختن می‌شوند. اما بناهای مجلل گرانبها می‌سازیم، دانشکده‌های دروغی برپا می‌کنیم که نه معلم و نه وسیله کار دارد و تازه معلوم نیست که این دانشکده‌ها اگر روزی راست در بیاید و شاگردان خوب پرورش بدهد فارغ‌التحصیلان آنها چه‌بازی از دوش ملت برمی‌دارند و تا کجا مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مقداری از پول کشور برای تحصیل گروه بزرگی از کودکان و جوانان به خارج می‌رود. اما در داخل کشور آن قدر پول نداریم که دیوار کهنه یک دبستان ناقص را تعمیر کنیم. بارها نوشته‌ایم که سواد

۱۷۷ ~~فرهنگ و اجتماع~~

داشتن، مانند غذا خوردن، از حقوق نخستین افراد بشر است و مهمترین وظیفه دولت آنست که این حقوق ابتدائی را برای همه افراد ملت به تساوی تأمین کند .

تصور غلطی از سالها پیش در ذهن اولیای دولت ما، و از آنجا در اندیشه اکثر مردم این سر زمین، حاصل شده است و آن اینکه هر کودکی به دبستان رفت باید با درجه دکتری از دانشگاه بیرون بیاید . بر اساس همین اشتباه و خطاست که وزارت فرهنگ ما بر عهد خود می داند که در هر ده و شهری که دبستان تأسیس می کند هر سال کلاسهای بالاتری ترتیب بدهد . و اگر نتوانست، مردم عریضه و تلگراف می فرستند و اعتراضها می کنند که پس فرزندان ما چه کنند؟ اما در هزارها نقطه دیگر هنوز کلاس اول دبستان تأسیس نشده و کودکان از وسیله آموختن انبیا هم محروم هستند .

برای آنکه از نادرستی این روش آسانتر آنگاه شویم مثالی می آوریم : پندری ده فرزند دارد و درآمد مختصری که با آن می تواند برای همه فرزندان خود نان و پنیر فراهم کند . اگر این پدر تمام درآمد خود را در آن صرف کند که به یک یا دو فرزند خود فسجنان بخوراند و فرزندان دیگرش از گرسنگی تلف شوند شما به رفتار او جز جهل و ظلم چه نامی خواهید داد ؟

روشی که دستگاه فرهنگی ما پیش گرفته است با رفتار این پدر

بی شباهت

تأسیس دانشگاههای متعدد، آن هم ناقص و نادرست، و صرف بودجه هنگفتی در این راه، در حالی که هنوز نتوانستیم برای همه

کودکان کشور وسیلهٔ آموختن الغبا را فراهم کنیم، درست با این مثال تطبیق می‌کند.

عدلت این روش اینست که هنوز باور نکرده‌ایم و ایمان نیاورده‌ایم به اینکه سوادداشتن برای هر فردی که در دنیای امروز زندگی می‌کند از ضروریات نخستین حیات است.

هنوز نهمیده‌ایم که پیشرفت‌های اجتماعی بی‌حصول این مقدمه ممکن نیست. هنوز توجه نداریم که حکومت دمکراسی برای ملتی که رأی خودش را نمی‌تواند بنویسد نیز غیرعملی است و به شرحی شباهت دارد. هنوز به خود امر ایمان نداریم و به این سبب است که سرمایه و همت و وقت خود را در ریأ و تظاهر و تجمل صرف می‌کنیم. هر وقت راه درست را شناختیم تند و آسان از آن خواهیم گذشت و بسیار زود به منزل مقصود خواهیم رسید.

امرداد ۱۳۲۹

باید مانند

چندین سال است که در ایران از تعلیمات ابتدائی عمومی گفتگو در میان است . مبنای این گفتگو البته اعتقاد بر اینست که هر فردی باید لااقل خواندن و نوشتن زبان رسمی کشور خود را بداند . در این باب قانونی هم به تصویب رسیده است که به موجب آن تا مدت ده سال می بایست همه کودکان ایرانی از چهار تا شش کلاس دبستان را پیموده باشند و حتی در آن قانون برای کسانی که فرزند خود را به دبستان نسیانند جریمه ای تعیین شده است . اما از تاریخ تصویب «قانون تعلیمات عمومی اجباری» بیش از هفده سال می گذرد و هنوز اثری از اجرای آن نیست .

سرشماری سال ۱۳۳۵ نشان می دهد که بیش از پانزده درصد از مجموع جمعیت ایران خواندن و نوشتن نمی دانند و حال آنکه اگر آن قانون اجرا شده بود اکنون بایستی بیش از پنجاه درصد مردم کشور ما بنسواد شده باشند .

وزارت فرهنگ ما پیوسته از پیشرفتهای مهمی که در کار خود کرده است لاف می زند و توفیق خود را در مبارزه باین سوادی یاد آور می شود . اما هیچ پیروی خود نمی آورد که هنوز در بسیاری از نقاط ایران تنها سه

درصد از مردم خواندن و نوشتن می‌دانند .

توجه به این نکته‌ها شکی در خاطر می‌آورد. شك در اینکه اولیای فرهنگ داستی چنانکه می‌گویند به‌لزام سواد برای همه افراد ملت ایمان داشته باشند . آنچه این شك را تأیید می‌کند مشکلاتی است که بعضی کسان در ضمن گفتگو در این باب طرح می‌کنند و تشریحاتی که از باسواد شدن مردم نشان می‌دهند .

از جمله ایرادها یکی این است که اگر همه مردم باسواد شوند توقع زندگی بهتری خواهند داشت و چون پیشرفت اقتصادی، که لازمه بالا رفتن سطح زندگی ملی است، با این سرعت و سهولت امکان‌پذیر نیست ناچار عدم رضایتی در مملکت تپیدست ایجاد می‌شود که ممکن است به انقلابی زیان‌بخش منجر شود .

جواب این ایراد آنست که فایده سواد بهبود وضع زندگی است و علت لزوم آن نیز همان است، و تا مردم آرزومند زندگی بهتری نباشند به آن نخواهند رسید، و هیچ دستگاه دولتی و اداری حق ندارد ملتی را از آنچه موجب آسایش و ترقی اوست محروم کند . از این گذشته هیچ دستگاهی نمی‌تواند برای مردمی که تفهیمند و احساس احتیاجی نکنند وسایل معیشت بهتری فراهم کند . پس بالا رفتن سطح زندگی ملی مستلزم تعمیم سواد است، و اگر مردمی را در جهل نگهداریم هرگز نخواهیم توانست زندگی بهتری را برای ایشان تأمین کنیم .

ایراد دیگر آنست که هشتاد درصد مردم ایران ، اکنون در روستاها زندگی می‌کنند و چون وضع معیشت در شهرها البته بهتر از روستاهاست هر گاه کودکان ده را باسواد کنیم دیگر به‌زودی در زادگاه

۱۸۳ فرهنگ و اجتماع

خود راضی نخواهند شد و در طلب کار مفیدتر و مزد بیشتر و زندگی آسوده‌تر به شهرها روی خواهند آورد ، و به این طریق هم کشاورزی مملکت زیان خواهند دید و هم انبوهی جمعیت در شهرها، که غالباً به کارهای غیر تولیدی می‌پردازند، موازنه اقتصادی کشور را برهم خواهند زد .

این ایراد نیز نادرست است. اولاً مادام که زندگی آسوده در ده و روستا فراهم نشود این هجوم به شهر خواه و ناخواه روی می‌دهد. آنچه مردم ده نشین را از بهتر بودن زندگی در شهر آگاه می‌کند تنها سواد داشتن نیست. در روزگار ما وسایل ارتباطی، ده را با شهر مربوط کرده است. روستائی را برای خدمت سربازی به شهر می‌آوریم. رادیو هم اکنون در رده‌ی وجود دارد و بیس از سواد مختصری که افراد داشته باشند چشم و گوش جامعه ده نشین را باز می‌کند. بنابراین این زیانی که پیش بینی می‌کنیم در هر حال روی خواهد داد و نتیجه سواد نیست .

اما اینکه می‌گویند افراد باسواد به زندگی در ده تن نخواهند داد و در طلب معیشت بهتری به شهر روی خواهند آورد در صورتی درست است که شماره ایشان محدود باشد. البته اگر در میان صد تن چند نفری خواهند نوشتن بدانند در خود نسبت به دیگران احساس برتری می‌کنند و توقع بیشتری دارند. اما اگر همه یا اکثریت ایشان از این جهت بر ابر باشند این حال از میان خواهد رفت و دیگر کسی به دلیل داشتن مختصر سواد مدعی شغل اداری و تقوف بر اقران خود نخواهد شد .

گفتم که در صداقت اولیای فرهنگ شکی هست و این ایرادها که گاه از زبان اشخاص مختلف شنیده می‌شود شبهه را تأیید می‌کند. اما قرینه دیگری که برای تأیید این سخن وجود دارد روشی

است که برای تعمیم سواد پیش گرفته‌اند .

قانون تعلیمات عمومی برای همهٔ کودکان کشور از چهار تا شش سال تحصیل را لازم شمرده و اجباری قرار داده‌است. وزارت فرهنگ ماهم در هر نقطه که دبستان تأسیس می‌کنند به‌نیت آن است که هر سال یک کلاس بر آن بیفزاید و چون قرار بر این است که هر کس به دبستان رفت از دانشگاه سر بیرون بیاورد و با این روشی که پیش گرفته‌ایم هم کودکان و هم اولیای ایشان می‌پندارند که مدرسه تنها به قصد تربیت عضو اداره تأسیس می‌شود همین که تأسیس شد کلاس دبستان انجام گرفت تقاضای تأسیس دبیرستان از طرف مردم محل به دستگاههای دولتی می‌رسد و آن‌ها اصرار و ابرام می‌کنند تا وزارت فرهنگ تسلیم شود و کلاسهای ناقص و بی‌معلم دبیرستان را یکی پس از دیگری دائمی کند و آن دیپلم کنائی را، که حواله دریافت وجه از صندوق دولت است، به جوانان بپردازد.

اگر برای دولتهای ما ممکن بود که وسایل تحصیل دبیرستانی و حتی دانشگاهی را برای همهٔ افراد کشور تأمین کنند البته بهتر از این چیزی نمی‌شد. چه از آن بهتر که در کشوری همهٔ مردم از نجات و آهنگر و کارگر ساده «دیپلمه» باشند؟ اما باید دید که این مقصود هرگز برای کشوری که وضع ما را دارد عملی است یا نه .

ظاهر اینست که اکنون برای همین فرهنگ ناقص ما نزدیک به ۲۵ درصد از کل بودجهٔ مملکت صرف می‌شود. راست است که قسمتی از این بودجه به مصرف کارهای زائد و بی‌معنی می‌رسد، اما مسلماً این خرجها که می‌توان از آنها چشم پوشید بیش از ده پانزده درصد مجموع بودجه نیست و اگر این مبلغ را صرفه‌جویی کنیم و در موارد لازم به کار

بیریم باز هم مشکل بزرگ ماحل نخواهد شد .
 آمار فرهنگی نشان می‌دهد که اکنون نزدیک بیست میلیون و سیصد هزار نفر از کودکان و جوانان ما به تحصیل مشغولند و حال آنکه شمار افرادی که عمرشان در حدود سالهای تحصیلی است بی‌شک از پنج میلیون تجاوز می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم برای همه افراد باهمن روش وسایل تحصیل را فراهم کنیم تا چار معادل چهار برابر بودجه کنونی فرهنگ را لازم خواهیم داشت. یعنی مبنای معادل مجموع بودجه فعلی کشور؛ و این محتاج به ذکر نیست که به این زودیها میسر نخواهد شد .
 با این حال هنوز وزارت فرهنگ ما خواب آنرا می‌بیند که برای همه دبستانهای کشور عمارت های تازه بسازد و وسایل تعلیمات و سمعی و بصری در آنها فراهم کند و میدان ورزش و بازی و نوازم کارهای دستی برای ایشان تدارک ببیند و خلاصه آنکه آرزو دارد همه آنچه را که دیده یا شنیده است که در کشورهای بزرگ و درجه اول برای کودکان آماده است برای فرزندان این کشور نیز مهیا بسازد .

البته این آرزوی خوبی است و این شاء الله مبارک است، اما با توجه به نکاتی که ذکر کردیم به آسانی می‌توان دریافت که ایرانیان تا یکی دو نسل دیگر به این آرزو نخواهند رسید .

اینکه در صداقت و امانی فرهنگ شك کردیم برای آن بود که نخواستیم در فهم و عقلمشان شك کنیم، زیرا که این نکات ساده تر از آن است که مردم عادی از درک آن عاجز باشند. پس باید درباره اصل مطلب بحث کرد. باید پرسید که آیا راست می‌گویند که می‌خواهیم بانی سواد می‌بارزه کنیم یا از این بیان معنی صریح و دقیقی ادا نمی‌کنند؟ آیا لازم

باید یا نباید ۱۸۶

است که همه افراد کشور از زن و مرد لااقل خواندن و نوشتن را بدانند؟
باید یا نباید؟

اگر این امر سودمند و لازم است، راهی که برای رسیدن به آن پیش گرفته ایم درست نیست و باید روش دیگری اتخاذ کرد. ساختن دبستانهای نوبنیاد، تشکیل کنگرها و سمینارهای فرهنگی، بحث در آخرین شیوهٔ تعلیم و تربیت جدید، آرزوی آن که همهٔ مردم را تا شش سالگی دبستان، یا لااقل شش سالهٔ دبستان برسانیم همه بسیار خوب است. اما اگر می‌خواهیم با بی‌سوادی مبارزه کنیم، یعنی خواندن و نوشتن را به همهٔ افراد کشور بیاوریم با این کارها به آن نتیجه نخواهیم رسید.

کشورهای دیگری بوده‌اند که از این جهت وضع ما را داشته‌اند، در یافته‌اند که در دنیای امروز بی‌سوادی بزرگترین خطری است که خطراتی را تهدید می‌کند. عزم کرده‌اند که این خطر را دفع کنند. کوشیده‌اند و از راه درست رفته‌اند و به مقصود رسیده‌اند. اگر ما هم طالب چنین نتیجه‌ای هستیم باید از ایشان سرمشق بگیریم و پیروی کنیم.

برای رسیدن به مقصود شرط اول آنست که قوای خود را بسنجیم. ببینیم که چه می‌توانیم بکنیم. آنگاه به تناسب وسایل و امکانات راه و روشی پیش بگیریم. باید حساب کنیم که از مجموع جمعیت کشور چند درصد اکنون از هفت ساله تا دوازده ساله هستند که باید به دبستان بروند. برای این عدد چند دبستان و چند معلم لازم است. این عدد معلم را چگونه می‌توانیم استخوان کنیم و چه مبلغی برای حقوقی بخور و نمیر ایشان باید پردازیم و این مبلغ را از کجا می‌آوریم.

اگر بر اثر این محاسبه معلوم شد که این کار شدنی است چه بهتر.

اما اگر این نتیجه بدست آمد که اکنون وسایل و امکان آنرا نداریم که به‌همهٔ این افراد يك دورهٔ شش‌ساله درس بدهیم ناچار باید توقع و آرزوی خود را محدود کنیم، یعنی فعلاً يك دورهٔ يك‌ساله یا دو‌ساله را برای تعلیمات عمومی اجباری در نظر بگیریم. وقتی که موفق شدیم همهٔ کودکان کشور را تا این حد تعلیم بدهیم بر حسب وسایل و بودجه‌ای که پیش از آن حاصل شد می‌توان دورهٔ تعلیمات عمومی را تمدید کرد. ساختن بناهای خوب و لازماً است. اما غرض از بنای دبستان جز تعلیم نیست. اگر سرمایهٔ ما برای بنیاد کردن عمارت‌های دبستان کافی نبود نباید از اصل مقصود چشم پوشید یا آنرا به تعویق انداخت. يك حصیر و يك نختهٔ سیاه برای آموختن التبا به نوآموزان کافی است و زین وسایل البته در هر دهی بدست می‌آید.

این مطلب ساده را هنوز بسیاری از مردان فرهنگ ما دریافته‌اند و به آن ایرادهای بی‌معنی می‌گیرند. یکی از ایشان درمقابل طرح این روش ایراد می‌کرد که کودکان اگر يك سال درس خوانند سال بعد چه کنند؟ گفتم سال بعد همان کار را بکنند که سال پیش می‌کرده‌اند و همان کار که اکنون می‌کنند. البته مبنای این ایراد همان تصور غلط بود که هر کودکی پا به دبستان گذاشت باید همهٔ کلاسها را تا دانشگاه مانند پله‌های نردبان ببیماید. همهٔ مشکلات ما از این گونه تصورات غلط ناشی می‌شود، و شاید اساس همهٔ آنها جز این نباشد که نمی‌دانیم خواندن و نوشتن برای زندگی هر فرد در دنیای امروز از ضروری‌ترین چیزهاست و چنانکه بارها نوشته شده است اکنون برای هر فرد ایرانی، پس از زبان، سواد لازم است.

باید یا نباید ~~.....~~ ۱۸۱
ما هنوز در این مرحله مانده ایم که بدانیم آیا باید هر فرد ایرانی
بواسواد باشد یا نباید ؟

فروردین ۱۳۳۹

دانش و آموزش

یکی از ایرادهائی که به فرهنگ امروز ما وارد می کنند اینست که دانشمند و نابغه نمی پروراند . ایراد کنندگان می گویند در آن دوره ها که اینهمه دبستان و دبیرستان و دانشکده و هنرستان و هنر سرا و دانشسرا در کشور ما وجود نداشت ، در همان مدرسه های قدیم که امروز منسوخ و مردود می شماریم بزرگانی مانند خوارزمی و ابوریحان و ابوعلی و محمد زکریا و خواجه نصیر پرورش می یافتند که در دنیای زمان خود بمانند بودند و به پیشرفت دانش بشری خدمت کردند و نامشان همیشه در تاریخ علم بجا خواهد ماند . اما امروز با همه کوششی که در این راه بکار می بریم و روشهای تازه و بدیعی که مدعی بکار بستن آنها هستیم و مالی که در این امر صرف می کنیم یک تن نتوانسته ایم پرورش بدهیم که در دنیای علم امروز مقامی بیابد و آبرویی برای خود و کشورش بدست بیاورد .

بعضی از این هم تندتر می روند . پرورش یافتگان مدرسه های امروز را مطلقاً «بی سواد» می دانند و دلیلشان اینست که فلان مهندس مثلاً اعلائی کلمه «مشعوده» را نمی داند یا فلان طبیب از شعر « فرزدق »

چیزی از بر ندارد .

در اینکه فرهنگ ما عیب و نقص بسیار دارد و با تغییر در نامه و کم و زیاد کردن بعضی از درسا سر و صورتی نخواهد گرفت جای بحث نیست . ما تاکنون چند بار در این باب گفتگو کرده ایم و باز هم ، اگر مجال و فرصتی دست بدهد، خواهیم کرد .

اما روش معمول امروز را یکباره نادرست دانستن و حسرت اسلوب قدیم را خوردن نیز البته خطاست . این خطا از آنجا ناشی شده که ما هدف و غرض تعلیم و تربیت امروز را خوب در نیافته ایم و فرق آنرا با منظور تعلیمات قدیم نمی دانیم .

در جامعه قدیم که زندگی دوشی طبیعی تر داشت و روابط میان اجتماعات بسیار کمتر از این بود آگاهی از مقدمات علوم و فنون برای زندگی روزانه ضرورت نداشت ، یعنی برای آنکه کسی معاش کند لازم نبود که به قدر امروز لااقل از مقدمات علوم مطلع باشد . گروهی از برگزیدگان قوم که مایه و استعداد دانش پژوهی را در خویش می دیدند به کسب علم می پرداختند و دیگران به امور معاش ، از زراعت و تجارت و پیشه‌وری ، مشغول می شدند .

پرداختن به علم در جامعه قدیم خودکاری جداگانه بود و وسیله کسب معاش به شمار نمی آمد . کسی که دنبال این کار می رفت ناچار زندگی خویش را نیز به تناسب آن ترتیب می داد . از جستجوی مال و تحصیل جامه چشم می پوشید ، به معاشی مختصر قناعت می ورزید و حتی با طبقه خود معاشرت نمی کرد . تشکیلات جامعه آنروز نیز به طریقی که مناسب می نمود امور زندگی او را مهیا می کرد . دربار او را می نواخت و

۱۹۳
گاهگاهی به صله و خلعت یا حیره و مواجیبی دلگرم می کرد مسجد و مدرسه نیز او را پناه می داد و از مالهای وقت به او سهمی می بخشید تا فارغ باال به کسب دانش پردازد. عالم سر پیش می انداخت و به کار خود می پرداخت .

طبیعی است که شماره دانشمندان به نسبت افراد جامعه بسیار کم بود . روش تعلیم قدیم به منظور آن ایجاد نشده بود که همه افراد یا بیشتر مردم را دانا کند ، علم خاص خواص بود و عوام سرگرم کار خود بودند و از چنان دانش خبری نداشتند .

از وقتی که پیشرفت علم در زندگی افراد اثر بخشید و روابط جوامع نوز به روز فزونی گرفت لازم شد که همه افراد کم یا بیش از مقدمات علوم آگاه شوند و به احوال جوامع دیگر وقوف یابند. تعلیم و تربیت جدید نیاز همت به این کار گماشت ، یعنی در پی آن بر آمد که عموم افراد بشر را به آنچه برای معاش روزانه ایشان سودمند و لازم شمرده می شد آگاه کند. مدرسه امروز با مدرسه قدیم ، نه همان از جهت روش تدریس و مواد درس، بلکه خاصه از حیث منظور و مقصود تفاوت دارد .

آنچه امروز در مدارس متوسطه به جوانان آموخته می شود جز مقدمات ضروری نیست. اما این مقدمات امروز بسیار متصل تر و منعقدتر از زمان قدیم است. جوان امروزی اگر از اصول علمی برقی و امواج صوت و کلیات مربوط به تجزیه و ترکیب اجسام مطلع نباشد در زندگی روزانه خود که با چراغ و بادزن و بخاری و سردخانه برقی و گراموفون و رادیو و نظایر آنها سروکار دارد دچار مشکلاتی می شود و خود را

دانش و آموزش ۱۹۴

نادان می‌شمارد. اطلاع از جغرافیا و تاریخ و بسیاری از علوم اجتماعی نیز امروز از احتیاجات عادی زندگی روزانه است و حال آنکه پیش از این شاید هر فرد می‌توانست در دهکده خود به آسودگی و خوشی بسپرد و هرگز نداند که دوچند فرسخ دورتر از او چه دهکده‌ایست و مردم آن چگونه کسانی هستند و چگونه زندگی می‌کنند. پس آنگاه از مقتضات علوم که امروز برای زندگی لازم است، در تعدد و تنوع، به مراتب بر آنچه پیش از این لازم بود افزونی دارد؛ و عجب نیست اگر جوان امروزی در یکی از رشته‌ها به قدر جوانان دانش پژوه قدیم اخلاص عمیق و دقیق نداشته باشد؛ زیرا که ناچار از عمق دانش کاسته و به وسعت آن افزوده است.

امامزاده امروز هیچ داعیه آن ندارد که «دانشمند» تربیت کند مدرسه می‌خواهد «آدم» بار بیاورد، یعنی کسی که به اندازه احتیاج زندگی از دنیا و آنچه پیرامون اوست و با او سروکار دارد مطلع باشد. این هدف تعلیمات دبیرستانی است. در دانشکده یا مدرسه‌های عالی دیگر هدف تغییر می‌کند. در آنجاها می‌خواهند جوان را به یکی از رشته‌های علوم یا ادبیات که مورد احتیاج جامعه امروزی است و فرد می‌تواند با تحصیل آن معاش خود را در زندگی بدست بیاورد، آشنا کنند. اینجا هم غرض پروراندن دانشمند بطور مطلق نیست بلکه منظور آموختن دانشی است که از آن در زندگی فرد سودی حاصل شود.

با توجه به این نکته‌ها می‌توان برنامه و روش تدریس را در مدرسه‌های متوسط و عالی مورد بحث و انتقاد قرارداد. یعنی می‌توان دید که روشی که ما داریم و موادی که تدریس می‌کنیم برای آنکه به چنین نتیجه‌ای

۱۹۵
برسیم خوب و درست هست یا نیست؟ و این معانی را باید همیشه پیش از آنکه درصدد تغییر روش و مواد تدریس بر آئیم در نظر داشته باشیم. اما پرورش دانشمندی کاری دیگرست. راست است که دانشمندان بزرگ قدیم از منافع و فواید بسیار چشم می‌پوشیدند و رنج می‌بردند و فداکاری می‌کردند تا در عالم علم به مقامی می‌رسیدند اما نباید پنداشت که این فداکاریها و توفیقی که در پی آن بود تنها از برکات عالم علوی بوده است و امروز آن برکتها منقطع شده است و باید امید از توفیقی در راه علم برید.

می‌دانیم و می‌بینیم که آنچه در قدیم ما داشتیم امروز دیگران دارند. پیش از این در جهان دانش، ما رهبری و پیشوایی می‌کردیم، امروز دیگران می‌کنند. پیش از این دانشمندان ما استاد و آموزنده بشر بودند اکنون دیگران رهبر ما هستند و ما کودک ابله خوان دبستان ایشانیم. چه روی داده که کار وارونه شده است و چه باید کرد تا این تقیصه جبران شود؟ آیا گناه به گردن مدارس جدید است؟ اگر چنین باشد در همه جای دنیا همین گونه مدرسه‌ها هست و ما در اصول تعلیم و تشکیلات مدارس جدید از دیگران تقلید و پیروی کرده‌ایم. پس باید این عیب و نقص در آن کشورها که مورد تقلید ما بوده نیز محسوس و آشکار باشد و چنین نیست به دلیل آنکه ایشان در راه علم پیش می‌روند و هر روز کشفی بر کشفهای پیشین می‌افزایند و ما همچنان به حسرت و تعجب در ایشان تگرانیم.

پس باید علت این واپس ماندگی را جزی دیگر جست...

دانش و آزادی

سر به آذاد گئی از جمع پر آرام خون سرو
گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم
(حافظ)

در شهری از اروپا ، روزی از کلاس درس استاد « فلسفه هنر »
بیرون می آمدم . یکی از همدرسانم که آن روز اتفاقاً در کنار من
نشسته بود يك كوچه با من همراه شد . هر دو از شراب سخن استاد
سرمست بودیم و دم نمی زدیم . درختم كوچه ای پیچیدیم و به گذرگاهی
رسیدیم که کتابفروشان بساط خود را در کنار راه گسترده بودند و اینجا
و آنجا ، زن یا مرد ، کسانی در کنار بساط ایشان ایستاده به کتابها
ور می رفتند .

دانشجویی که همراه من بود با گهان بازی مرا کشید و به یکی
از این کتاب پازان اشاره کرد و به حالتی که گوئی با امری شگرف رو-
بارو شده است گفت : او را می بینی ؟

« او » مردی بود که ریش انبوه جو گندمی داشت . نیم تنه
کهنه و تیره رنگی پوشیده بود . کلاه سیاه خرپوزه وارش نیز از اثر
پازان و آفتاب نم رنگی باقی داشت .

دانش و آزادگی ~~.....~~ ۲۰۰

در آن کهنه کتابها ، که اول و آخر بیشترشان افتاده بود، غوطه می خورد و آینه و زردنده آن گذرگاه پرآمد و رفت گزونی برای او نبود.

چند قدم گذشته بودیم . همدرس من گفت : او را دیدی ؟

البته دیده بودم اما در او چیزی نیافته بودم که دیدنی و گفتنی باشد. حتی شك کردم که مقصود دخترک «او» باشد. گفتم آن مرد ریشو

را می گزونی ؟ گفت : آری، همان ، می دانی کیست ؟

من نمی دانستم .

گفت : این استاد ... معلم دانشکده حقوق است .

گفتم : ها ...

اسم این استاد را شنیده بودم . شاید کتابهای بسیاری نوشته بود

که من نخوانده بودم . به هر حال در نظر من استاد دانشکده هیچ صواب

تعجب نمی توانست باشد .

همدرس من دنبال سخن را چنین گرفت : می دانی ؟ این استاد

سرگذشت عجیبی دارد؛ در جوانی و کبل عدلیه بود. مثل همه و کلباها،

کاری می کرد و پولی بدست می آورد. اما ده پانزده سال پیش یا زنی

آشنا شد که بسیار جاه طلب بود . بنهم ازدواج کردند . زن آرزو

داشت که شوهرش مرد مهمی باشد گفت: تو باید استاد دانشگاه بشوی.

اوهم در اغاقش نشست و کار کرد و کار کرد تا به اینجا رسید .

اینجا یعنی کجا ؟ من بیچاره ایرانی کمی گیج ماندم. این مرد

مگر به کجا رسیده است ؟ پرسیدم : حالا چکاره است ؟

گفت: نمی دانی ؟ استاد دانشگاه است و تا حالا بیش از ده جلد

کتاب نوشته که همه اهل فن به آنها استشهاد می کنند .